

# **Formulation of Social Injuri Ratio Following the Modern Concept of the City from the Perspective of Transcendent Wisdom**

*Mohammad Vahid Soheili\**

*PhD student in Sociology and lecturer in the Department of Sociology, Imam Khomeini  
Institute, Qom*

*Email: soheiliv1367@gmail.com*

## **Abstract**

For several years, due to the increase of social and cultural anomalies, the issue of social injuries in Iran has found new theoretical and practical dimensions. Concerns in the field of culture and society with operational approaches seek to find solutions to deal with these injuries, but it seems that ignoring some fundamental and theoretical issues leads to a misunderstanding of the field of action and thus inefficiency and timely diagnosis in eradicating social injuries. It becomes. For this purpose, it is necessary. With a proper understanding of the impact ratio between prioritized social injuries, identify the more fundamental injuri that other social injuries result from. Given the centrality of the concept of space in the nature of social affairs, the main idea in response to the problem under study is placed on the concept of space. Given that the city as a social phenomenon determines the space, social injuries are formulated based on the concept of the city. From this perspective, social ills are the product of a particular lifestyle in modern space and city. The method used in accordance with the fundamental research in this article is the fundamental methodology, which is read with a critical approach from the perspective of transcendent wisdom.

**Keywords:** space, city, social injuries, transcendent wisdom.

---

\*. Date of Reception: 2020/11/05 , Date of Acceptation: 2020/12/22

## صورت‌بندی نسبت آسیب‌های اجتماعی ذیل مفهوم مدرن شهر از منظر حکمت متعالیه

محمدوحید سهیلی\*

دانشجوی دوره دکتری جامعه‌شناسی و مدرس گروه جامعه‌شناسی مؤسسه امام خمینی (ره)، قم

Email: soheiliv1367@gmail.com

### چکیده

چند سالی است با توجه به افزایش ناهنجاری‌های اجتماعی و فرهنگی مسئله آسیب‌های اجتماعی در ایران ابعاد نظری و عملی تازه‌ای یافته است. دغدغه‌مندان در حوزه فرهنگ و اجتماع با رویکردهای عملیاتی به دنبال یافتن راهکارهایی به منظور مقابله با این آسیب‌ها هستند، اما به نظر می‌رسد بی‌توجهی به برخی از مباحث بنیادین و نظری، سبب درک نادرست از میدان عمل و در نتیجه عدم کارایی و تشخیص بهنگام در ریشه‌کنی آسیب‌های اجتماعی می‌شود. به این منظور، لازم است با درکی صحیح از نسبت تأثیر و تأثری میان آسیب‌های اجتماعی اولویت‌بندی شده، آسیب اساسی‌تر که سایر آسیب‌های اجتماعی پیامد آن هستند، شناسایی شوند. با توجه به محوریت مفهوم فضا در ماهیت امر اجتماعی، ایده اصلی در پاسخ به مسئله مورد بررسی بر مفهوم فضا قرار داده شده است. با توجه به این‌که شهر به مثابه یک پدیده اجتماعی تعین فضا است، آسیب‌های اجتماعی بر پایه مفهوم شهر صورت‌بندی شده است. از این منظر، آسیب‌های اجتماعی محصول سبک زندگی خاصی در فضا و شهر مدرن است. روش به کار گرفته شده متناسب با تحقیقات بنیادین در این مقاله، روش‌شناسی بنیادین است که با رویکردی انتقادی از منظر حکمت متعالیه، مورد بازخوانی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: فضا، شهر، آسیب‌های اجتماعی، حکمت متعالیه.

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۲

## بیان مسئله

در سال ۱۳۹۵، مرکز امور اجتماعی وزارت کشور در پی مطالبه مقام معظم رهبری، گزارشی از پنج آسیب اجتماعی - اعتیاد، حاشیه‌نشینی، نقاط بحرانی شهری، فساد اخلاقی و طلاق - دارای اولویت در سطح ملی ارائه کرد (https://fars.iqna.ir/fa/news/3487511/5). از آن پس، مطالبه‌ای از سوی نهادهای ذی‌ربط از مراکز علمی دانشگاهی و حوزوی برای ارائه فکر و نظر، به منظور حل و فصل این آسیب‌ها صورت گرفت. هرچند این پنج آسیب ملازم یکدیگر هستند، اما خلأ محسوس، وجود نوعی سردرگمی در تعیین نقطه شروع برای اصلاح و یا به تعبیری، در صورت‌بندی آسیب‌های اجتماعی به چشم می‌خورد. منظور از صورت‌بندی در اینجا، ارائه الگویی از ارتباط آسیب‌های اجتماعی با یکدیگر و تبیین نحوه تأثیر و تأثر آن‌ها بر هم و همچنین مشخص کردن وزن هر کدام در فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ای خاص است (میری آشتیانی، ۱۳۸۲، ص ۲۸). بدیهی است که هر جامعه‌ای متناسب با شرایط اجتماعی و فرهنگی خود، همواره با مسائل مختص به خود، روبه‌روست. تشخیص و تعیین اهمیت و اولویت این مسائل با توجه به اوضاع زمانی و مکانی هر جامعه‌ای می‌تواند متفاوت باشد؛ بنابراین، تشخیص و تعیین اولویت مسائل اجتماعی در همه جوامع یکسان نیست.

ضرورت ارائه این صورت‌بندی از حیث است که چنین الگویی نیز با توجه به ارتباط وثیق همه ابعاد اجتماعی با یکدیگر و تأثیر و تأثر مستمر این ابعاد از یکدیگر، بدون طراحی الگو و صورت‌بندی جامع از نظام مسائل و آسیب‌های اجتماعی به‌عنوان موانع پیشرفت، امکان تحقق این پیشرفت فراهم نمی‌گردد؛ بنابراین، آنچه از احصاء این آسیب‌های پنج‌گانه در مقام عمل و برنامه‌ریزی اهمیت دارد، صورت‌بندی و تحلیل نسبت آن‌ها با یکدیگر است. این صورت‌بندی خاستگاه حل آسیب‌های اجتماعی را تعیین می‌کند و به بیانی دیگر، بسیاری از تحقیقات اجتماعی از متغیر مستقل و وابسته تشکیل شده‌اند و در این میان یکی از وظایف جامعه‌شناس، تعیین مستقل و وابسته بودن دو پدیده اجتماعی نسبت به یکدیگر است. جامعه‌شناس برای پاسخ به این پرسش نیازمند توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی حاکم بر آن جامعه توجه کند، اما این توجه به شرایط حاکم بر جامعه تنها از طریق مطالعات میدانی به دست نمی‌آید، بلکه نیازمند توجه به بنیان‌های نظری و تاریخی است که اکنون انسان ایرانی ذیل آن تعیین می‌یابد.

این مقاله با این فرض اساسی آغاز می‌شود که امر اجتماعی فضایی - زمانی است و به تبع آن، نظام علوم اجتماعی نیز نمی‌تواند غیر فضایی و غیر تاریخی باشد (شارع پور، ۱۳۹۱، ص ۳۹)؛ از این رو، دانشمندان علوم اجتماعی و فلاسفه معاصر، ضمن توجه به مسئله تاریخ به جنبه فضایی امر اجتماعی نیز تأکید دارند؛ زیرا نظم فضایی که شامل عواملی نظیر حجم، تراکم و چینش امور است، یا به توسعه فرآیندهای اجتماعی کمک کرده و یا آن را محدود می‌کنند؛ از این رو، توجه به مسئله فضا در تبیین اجتماعی، چرایی، چگونگی و چه زمانی رخ دادن امور اجتماعی و فرهنگی را توضیح می‌دهد. (شارع پور، ۱۳۹۱، ص ۳۹)

آسیب‌های اجتماعی نیز به‌مثابه مصادیقی از امر اجتماعی از این قاعده مستثنا نیستند و درک و فهم هر آنچه

آسیب خوانده می‌شود و صورت‌بندی الگوی نسبت هر یک از آن‌ها با یکدیگر باید در بستر تاریخ و فضا مورد توجه قرار گیرد. ذیل همین رویکرد است که پرسش فلسفی از شهر و زندگی روزمره به مثابه نوعی از فضا ممکن می‌شود. این پرسش در واقع ناظر به تلاش برای یافتن بهترین و ایدئال‌ترین صورت زندگی شهری است (نجات غلامی، ۱۳۹۳، ص ۵۹) که از این رو، در این مقاله با توجه به اهمیت فضا در علوم اجتماعی و با رویکردی فلسفی، به صورت‌بندی آسیب‌های اجتماعی با معیار نسبت شهر و آسیب‌های اجتماعی خواهیم پرداخت.

مفاهیمی که در پژوهش‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند، در نسبتی با یکدیگر حضور دارند. تحلیل آن‌هم از نوع بنیادین نمی‌تواند بدون یک چارچوب مفهومی منسجم صورت گیرد؛ بنابراین، باید منطق صورت‌بندی نظری مسئله روشن شود. چارچوب مفهومی به کار گرفته شده برای تحلیل بنیان‌های مسئله حاضر، روش‌شناسی بنیادین است. در رویکرد روش‌شناسی بنیادین این فرض وجود دارد که هر نظریه‌ای از شرایط پیشینی معرفتی و غیر معرفتی برخوردار است. این پژوهش بر اساس نظریه روش‌شناسی بنیادین سازمان‌یافته است. در این الگو ارتباط نظریه‌های علمی با مبادی و اصول موضوعه آن، روش‌شناسی بنیادین نظریه علمی و آن علم نامیده می‌شود. روش‌شناسی بنیادین یک علم، دانشی حقیقی است و از دانش‌هایی که در آن‌ها، نظریه علمی یا اصول موضوعه علم به بحث گذاشته می‌شود مستقل است؛ بنابراین، اگر یک حوزه دانشی خاص به یک موجود زنده تشبیه شود، نظریه در حکم قلب آن، حوزه‌هایی که نظریه در آن‌ها فعال هستند، در حکم اندام آن دانش و روش‌های کاربردی به مثابه رگ‌هایی است که ارتباط قلب با اندام را تأمین می‌کند. در این تشبیه مبادی معرفتی در حکم روح و جان نظریه هستند و روش‌شناسی بنیادین، حلقه ارتباط روح و قلب را به مثابه یک واقعیت توضیح می‌دهد. (پارسا، ۱۳۹۲، ص ۱۱-۱۰)

هرچند تحقیقات کمی و کیفی بسیاری پیرامون آسیب‌های اجتماعی و شهرنشینی صورت گرفته است، اما به دلیل ضعف و فقر ادبیات نظری در حوزه زیست شهری و نسبت آن با فضا، سویه‌های فلسفی و نظری بحث چندان تناورده نیست؛ به عنوان نمونه، سیدهادی معتمدی در مقاله‌ای با عنوان «اولویت‌بندی آسیب‌ها و مسائل اجتماعی در ایران» تلاش کرده ترتیبی و تقدم و تأخری را میان آسیب‌های اجتماعی تنظیم نماید، اما روش او مطالعه میدان و مصاحبه با افراد کارشناسی است و از منظر ابعاد نظری به این مسئله ورود نکرده است. مقالات و پایان‌نامه‌های زیادی نیز این تقدم و تأخر را در شهرها و اقلیم‌های متعدد ایران بررسی کرده‌اند که همه مبتنی بر روش‌های کمی و کیفی است و هیچ‌کدام تقریباً از منظر مطالعات بنیادین و نظری وارد مسئله نشده‌اند.

به لحاظ روش، از آن حیث که چارچوب مفهومی تحقیق روش‌شناسی بنیادین است. روش‌شناسی بنیادین از آن سنخ نظریاتی است که هر دو وجه نظری و روشی را دارد و در واقع، می‌توان از آن به عنوان روش تحقیق نیز نام برد که البته، روش‌شناسی بنیادین عوامل وجودی یا غیر معرفتی و عوامل معرفتی را مورد نظر قرار می‌دهد که به دلیل گستردگی بحث در اینجا فقط عوامل معرفتی و بنیان‌های فلسفی مسئله مورد توجه خواهد بود. فرآیند جمع‌آوری داده‌ها نیز در روش‌شناسی بنیادین متکی بر روش اسنادی است.

## شهر و فضا

هرچند مسئله نسبت فضا و امر اجتماعی بیش از تاریخ مورد غفلت قرار گرفته ولی از اواخر قرن بیستم به زندگی اجتماعی و فراگردهای روزمره شهری و روستایی پیوند خورده (شارع پور، ۱۳۹۳، ص ۶۰-۳۰) و در نتیجه، مفهوم فضا در کنار مفهوم زمان وارد مباحث فرهنگی پیرامون زندگی روزمره شده است (شارع پور، ۱۳۹۳، ص ۶۰-۳۰). بر همین اساس نیز در اینجا با تحلیل فلسفی مفهوم فضا به ارائه یک صورت‌بندی از مدل و الگوی نسبت آسیب‌های اجتماعی در جامعه ایرانی پرداخته خواهد شد.

پرسش از نسبت زیست شهری با آسیب‌های اجتماعی را با رویکردهای متفاوتی می‌توان مورد مطالعه قرار داد. از منظری ذیل این پرسش کلان که زندگی در شهر چگونه است؟ ممکن است مورد بررسی قرار گیرد. این پرسش، سؤالی از واقع بودگی شهر است و با رویکردی جامعه‌شناختی و مبتنی بر یک چارچوب نظری وام گرفته شده از علوم اجتماعی قابل توضیح و تبیین است؛ به بیانی دیگر، در این پرسش شهر واقعی و محقق به نحو توصیفی مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ یعنی همان‌گونه که مرسوم است شهر و شهرهای واقعی به روش‌های مختلف کمی و کیفی مطالعه می‌شوند (شارع پور، ۱۳۹۳، ص ۶۰-۳۰)، اما از منظری دیگر می‌توان به مسئله عمق بیشتری داد، به‌گونه‌ای که به ساحت تأمل فلسفی پیرامون شهر وارد شود. از این منظر پرسش اساسی این است که اولاً زندگی در شهر چگونه باید باشد و ثانیاً زندگی در شهر چگونه می‌تواند باشد؟ (شارع پور، ۱۳۹۳، ص ۶۰-۳۰) پرسش اول، پرسش از ضرورت شهر است و پرسش دوم، تأمل در امکان شهر است. ضرورت طرح و پاسخ به این پرسش‌ها از آنجا می‌آید که توصیف کمی و کیفی از شهرهای موجود که زیست اجتماعی هم‌اکنون در آن جریان دارد، برای پاسخ به نسبت انسان و زندگی با متغیری همچون نحوه بودن شهری کفایت نمی‌کند و این دو پرسش در تکمیل برای یافتن این نسبت‌ها ضروری و لازم‌اند.

در این دو پرسش مسئله افزون بر آن رویکرد توصیفی، تغییر یا حفظ وضع موجود شهر و زندگی شهری نیز مورد توجه واقع می‌شود؛ به بیانی دیگر، برای توضیح مسئله تغییر یا حفظ شهر و همچنین این‌که زندگی شهری چگونه ممکن است ما به چیزی غیر از واقعیت شهر برای مطالعه شهر نیازمندیم، ولی چه چیزی ورای واقع بودگی وجود دارد؟ اینجاست که دو پرسش بنیادین مذکور وارد عمل می‌شود. این دو پرسش نیز خود یکی نیستند. در جایی که از ضرورت سخن گفته می‌شود، صحبت از قوانین بنیادینی است که اکنون فعلیت دارند و شهر بر اساس آن‌ها تدبیر می‌شود، و در جایی که از امکان صحبت می‌شود، ناظر به ایده‌هایی در مورد شهری که می‌تواند باشد و امکان تحقق در آینده را دارد؛ به بیانی دیگر، پرسش از ضروریات یا قوانین محضی که جزء واقعیت شهر هستند، اما نه تنها از آن مشتق نشده‌اند که مقوم شهر هستند. این قوانین به لحاظ روش‌شناختی از نگاه به خود شهر استنباط نمی‌شوند، بلکه با تأمل در فضای شهری، به‌مثابه ضروریات حاکم بر زندگی خود را آشکار می‌کنند. بر همین اساس، در صحبت از امکان شهر نیز از این‌که شهر و زندگی شهری چه می‌تواند باشد، سخن به میان می‌آید. (نجات غلامی، ۱۳۹۳، ص ۵۳-۵۰)

مقدمه دیگر در نسبت شهر و فضا توجه به این نکته است که فضا را می‌توان در یک تقسیم‌بندی به دو گونه طبیعی و مصنوع تقسیم کرد (شارح پور، ۱۳۹۳، ص ۴۴). مقصود از فضای طبیعی، محدوده‌ای از طبیعت است - اعم از زمین، آب، هوا، خاک و... - که هنوز تحت تصرف انسان قرار نگرفته و به‌مثابه ماده خام است. فضای طبیعی دلالت بر نوعی محدودیت انسان نسبت به تصرف در طبیعت است. در نتیجه، فضای طبیعی، تابع منطق جهان اجتماعی و فرهنگی نیست که بر این اساس، منطق مطالعه آن متناسب با علوم طبیعی است. در مقابل فضای مصنوع، ساحتی از طبیعت است که بشر در آن تصرف کرده و متناسب با جهان فرهنگی و اجتماعی خود، تعیینی ویژه به آن بخشیده است. منطق مطالعه و پیش‌بینی فضای مصنوعی، منطق حاکم بر جهان اجتماعی است.

آن‌گونه که در مکتب بوم‌شناسی شیکاگو مثال زده شده، فضایی مانند دریاچه بکر یا کوهستان، فضایی طبیعی هستند و بر همین معیار، محلات و منطقه‌های شهری نیز فضایی مانند فضای طبیعی هستند با این تفاوت که دومی مصنوعی است. همان‌گونه که در فضای طبیعی درخت بلند بر محیط تسلط دارد و نور را به خود تخصیص می‌دهد، یک فعالیت اقتصادی و صنعتی در شهر نیز می‌تواند به همین شکل باشد؛ یعنی تجارت و صنعت می‌توانند بر فضایی مسلط شده و شکل آن را تغییر دهند (باوی، ۱۳۸۴، ص ۲۲-۲۰). به تعبیر گیدنز، هم‌اکنون انسان‌های مدرن اکثر اوقات خود را در سازمان‌هایی سپری می‌کنند که تقریباً همه محصول تصرف در فضای طبیعی و برساخته انسان هستند (گیدنز، ۱۳۸۵، ص ۱۲۱) که البته بدیهی است که تفاوت‌ها میان فضای طبیعی و مصنوعی همان‌طور که گفته شد به اختلاف بر منطق حاکم برای مطالعه این دو فضا می‌انجامد.

## بنیاد شهر مدرن و آسیب‌های اجتماعی

امروزه شهر، چنان بخشی از زندگی روزمره انسان شده است که وجودش کاملاً طبیعی است، اما پدیده‌ای بسیار جدید است. هرچند شهرنشینی در جهان و به‌طور خاص در مشرق زمین سابقه‌ای کهن دارد و اولین شهرها در مناطقی مانند بین‌النهرین، دره‌ی سند، دره‌ی رودخانه‌ی نیل شکل گرفته‌اند، اما شهر مدرن تفاوت ماهوی فراوانی با انواع دیگر شهر در طول تاریخ زندگی اجتماعی انسان دارد.

شهر مدرن به‌مثابه نمود و تعیین نسبت انسان مدرن با طبیعت، بستر تکوین انقلاب صنعتی است و از این راه، سلطه خویش را نه فقط بر محیط پیرامونی‌اش که تا افق‌ها دور گستراند (ریاضی، ۱۳۷۶، ص ۱۵۸). این دو عنصر متلازم با یکدیگر یعنی صنعتی شدن و شهرنشینی روابط اجتماعی سنتی را رقیق می‌کنند و نه تنها فنون که خلیقات انسان را نیز تغییر می‌دهند. (لالمان، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۸۵) محصول این تغییرات، شکل‌گیری طبقه اجتماعی به نام پرولتاریاست. این طبقه، مسائل بی‌سابقه‌ای در سطح فضای زیست اجتماعی همچون دشواری‌های شرایط کار، نابسامانی و فقدان بهداشت، الکلیسم، روسپی‌گری، بزهکاری، زناشویی فراقانونی، تولد کودکان نامشروع و بسیاری دیگر از مسائلی که امروزه همچنان با آن درگیر هستیم را به همراه می‌آورد. این موارد مجموعاً، مسئله اجتماعی نامیده می‌شوند (لالمان، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۸۷-۸۶). توجه به مسئله کج‌رویی، جرم و انحرافات اجتماعی نیز در

همین بستر، اولین بار مورد توجه جامعه‌پژوهان قرار گرفته است. جرم به‌عنوان نشانه بارز بی‌سامانی اجتماعی، نخستین موضوعی است که آمارهای سالانه‌اش منتشر می‌شود (لالمان، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۸۷-۸۶). این پیشینه تاریخی، گسست ناگشودنی شهرنشینی و اولین بارقه‌های مطالعات آسیب‌های اجتماعی را نشان می‌دهد.

به‌دنبال توضیحی که در مورد فضای مصنوع بیان شد، می‌توان شهر را فضایی مصنوعی و برساخته توسط انسان دانست که واجد منطق اجتماعی و فرهنگی خاصی است زیرا فضای مصنوعی عنصر اساسی و تشکیل دهنده اجتماعات انسانی است (فیالکوف، ۱۳۸۸، ص ۲۳). شهر مدرن به‌مثابه فضای مصنوعی که انسان مدرن تعین بخشید را باید در همین چارچوب تحلیل کرد. انقلاب صنعتی و رشد سرمایه‌داری تعادل قدیمی‌ای که میان فعالیت‌های اقتصادی و غیراقتصادی وجود داشت را دگرگون و در نتیجه، حوزه بازار را به تمام بخش‌ها گسترش داد (ممتاز، ۱۳۸۳، ص ۴۵). نتیجه این چرخش، کالایی شدن تمام امور در زندگی انسان شد. شهر نیز چیزی جز نمود فضایی این چرخش نیست. از همین رو کارخانه در این دوره یکی از واحدهای مهم شهری شد. (ممتاز، ۱۳۸۳، ص ۴۵)

هنری لوفور<sup>۱</sup> این وضعیت جدید را به سه دور تقسیم می‌کند: الف) صنعتی شدن که واقعیت شهری پیشین را توأمان از طریق عمل و ایدئولوژی نابود می‌کند. متأثر از استراتژی طبقاتی، صنعتی شدن مانند نیرویی منفی در مورد واقعیت شهری عمل می‌کند، به‌گونه‌ای که تسلط اقتصاد صنعتی شهر اجتماعی را به نابودی می‌کشاند. ب) توسعه شهری که در آن جامعه شهری عمومی می‌شود. واقعیت شهری در ضمن ویرانگری درونی، خود را به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی - اقتصادی مستقر می‌سازد. به‌گونه‌ای که اگر شهر و کانونی بودن آن را حذف کنیم، تمامی جامعه دچار فروپاشی می‌شود. یعنی یک ابزار اساسی برای برنامه‌ریزی تولید و مصرف کنار گذاشته می‌شود. ج) واقعیت شهری در عین حال این‌که اعمال ویرانگر این جریان به فکر و عمل و محیط آسیب رسانده؛ بازسازی می‌شود. به‌نوعی کانونی بودن شهر دوباره برجسته شده و کانون‌های قبلی قشریندی اجتماعی در شهر از بین رفته و مراکز تصمیم‌گیر جدید پدید می‌آیند (Lefebvre, 1977, p81)، اما آنچه به‌عنوان وجه اشتراک می‌توان گفت این است که شهر جدید، متناسب و متلازم با انسان عصر صنعتی است و بر مبنای عقلانیت ابزاری عمل می‌کند. جهان اجتماعی حاصل از عقلانیت ابزاری چیزی جز تسلط منطق بازار و روابط اقتصادی بر پدیده‌های اجتماعی و ازجمله هویت شهری نیست. این همان نتیجه‌ای است که کاستلز<sup>۲</sup> نیز به آن اشاره نموده و معتقد است که در پایان قرن بیستم و استقرار مدرنیته، زندگی شهری مدرن نیز ابعاد اجتماعی، اقتصادی و محیط ویژه‌ای یافته است (-Castells, p235) که در نتیجه، نه‌تنها شهرنشینی را نباید صرفاً افزایش نسبی جمعیت و یا تغییرات ظاهری دانست که شهرنشینی

1. Henri Lefebvre.

2. Manuel Castells.

مساوی و مساوق با تغییرات بنیادین میان نسبت انسان و فضا است. این تغییر بنیادین نسبت انسان و فضا، خود به تغییرات اجتماعی در حوزه‌های جمعیت‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی فراوانی منجر می‌شود که این تغییرات اجتماعی نیز به همراه خود آثار مثبت یا منفی را به همراه می‌آورد. ناهنجاری‌های کالبدی، ناهنجاری‌های تأسیساتی، آسیب‌های اقتصادی، آسیب‌های زیست‌محیطی، آسیب‌های اجتماعی در حوزه‌های شهری، همگی از جمله آورده‌های شهر مدرن است.

یکی از این مسائل و آسیب‌های بدون واسطه شهر مدرن حاشیه‌نشینی و زاغه‌نشینی است؛ به این توضیح که انسان در شهر مدرن حاشیه‌نشین و زاغه‌نشین را به‌مثابه دیگری خود تعریف می‌کند. حاشیه‌نشین به کسانی اطلاق می‌شود که در مناطق بیرونی شهر که با شهر میزبان ارتباط کمی دارند. (نظریان، ۱۳۸۴، ص ۳۷)

حاشیه‌نشینی دارای دو وجه بیرونی و درونی است که معمولاً وجه بیرونی و ظاهری آن مورد توجه عموم مردم و مبنای قضاوت درباره این پدیده است. افراد در این وضعیت در مناطقی اقامت می‌کنند که با جامعه میزبان ارتباط کمی دارند و بین محل سکونت آن‌ها و فضای شهری نوعی جدایی وجود دارد (قادری و دیگران، ۱۳۹۷، ص ۲۰). علت این انتخاب، مواردی چون عدم پذیرش در شهر میزبان، هزینه‌های اقتصادی زیاد زندگی در مراکز اصلی شهر است که انگیزه‌ای برای روی آوردن به حاشیه‌های شهر می‌شود. فضاهای حاشیه‌ای به دلیل این ویژگی‌ها دارای بافتاری هستند که کنترل‌های اجتماعی و هنجاری کمتری دارند. خود کاهش کنترل‌های اجتماعی و هنجاری از عوامل بروز بسیاری از کج‌روی‌ها، جرم‌ها و به‌طورکلی آسیب‌های اجتماعی هستند. کاهش کنترل اجتماعی زمینه برای اعیاد، فساد اخلاقی و فحش‌های بسیاری از ناهنجاری‌های اخلاقی فراهم و بنیان خانواده را سست می‌کند و این خود منجر به تشدید بسیاری از آسیب‌های اجتماعی می‌شود، اما وجه درونی حاشیه‌نشینی با ساختارهای کلان و نظام فرهنگی و اجتماعی مرتبط است که بر این اساس، وضعیت حاشیه‌نشینی آن‌گونه که برخی همچون پارک<sup>۱</sup> بیان کرده‌اند؛ شرایط یا جهانی برزخ گونه است که فرد را از نظر اجتماعی و فرهنگی به حالت تعلیق درمی‌آورد (قادری و دیگران، ۱۳۹۷، ص ۲۰). فرد خود را در جهان و فضایی می‌یابد که در آن روابط اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی و ملی تا حدودی دستخوش تزلزل شده، ولی هنوز روابط و ارزش‌های دیگری به‌طور کامل جایگزین نشده است. به اعتقاد این جامعه‌شناسان چنین فردی در برخورد فرهنگ‌ها حالت کناره‌گیری از خود نشان می‌دهد و نمی‌تواند در متن جامعه با عقیده راسخ به فعالیت خود ادامه دهد (جمشیدی‌ها و عنبری، ۱۳۸۳، ص ۵۵). در نتیجه انسان حاشیه‌نشین، تبدیل به انسانی می‌شود که به علت ناباوری نسبت به ارزش‌ها و بیگانگی با موقعیت فضایی جدید و اقتضانات آن از جامعه کناره می‌گیرد و در حالتی معلق در حاشیه اجتماع زندگی می‌کند. از همین روی، حاشیه‌نشینی به‌عنوان نحوه‌ای از زیست فضایی منجر به ناهمگونی و ناهنجاری‌های شدید می‌شود.

1. Robert E. Park.



زندگی حاشیه‌ای از سویی تهدیدی برای نظام زیست شهری است و از دیگر سو آسیب‌ها و مشکلات زیادی را نیز برای ساکنان این مناطق به همراه می‌آورد. از مهم‌ترین این مسائل می‌توان به مشکل مسکن، تراکم جمعیتی که کیفیت زندگی پایینی دارند، مسائل اقتصادی و عدم روحیه مشارکت شهروندی را نام برد. انسان حاشیه‌نشین به دلیل همین مشکلات توان ارتباط با فضا را ندارد و لذا به عارضه عدم حس مکان مبتلا می‌شود.

حس مکان، حسی کلی است که انسان پس از ادراک و قضاوت نسبت به محیطی خاص پیدا می‌کند. این احساس باعث هماهنگی انسان با محیط، بهره‌برداری بهتر از آن، رضایت کاربران و درنهایت، احساس تعلق نسبت به آن مکان و تداوم حضور در آن می‌شود (حبیبی و دیگران، ۱۳۹۷، ص ۷۱-۶۹). برخی مکان را تلفیق فضا، خاطره و رویدادها و حس مکان را چیزی فراتر از آن و در پیوستگی با زمان گذشته می‌دانند. برخی نیز به نقل از هایدگر<sup>۱</sup> جهت‌یابی و شناسایی را از مهم‌ترین مؤلفه‌های کاراکتر مکان می‌داند و معتقد است زمانی که هر دو به خوبی در مکان تحقق یابند، انسان به حس مکان دست می‌یابد (حبیبی و دیگران، ۱۳۹۷، ص ۷۴-۷۱). حس تعلق به مکان نیز از دیگر مفاهیمی است که معنای وسیع‌تری از حس مکان است که در بهره‌مندی و تداوم حضور انسان در مکان نقش مهمی ایفا می‌کند به‌گونه‌ای که پیوند فرد با مکان منجر می‌شود. در این صورت انسان خود را جزئی از مکان دانسته و بر اساس تجربه‌های خود نقشی را برای آن متصور می‌شود. این نقش منحصر به فرد بوده و در نتیجه مکان برای او مهم و قابل احترام است. در این حالت است که می‌توان روحی تازه به مکان داد و فضا را نیز کیفیت بخشیده و زیبایی آن را درک کرد. (حبیبی و دیگران، ۱۳۹۷، ص ۷۴-۷۱)

انسان حاشیه‌نشین به دلیل فقدان حس مکان و همچنین حس تعلق به مکان است. کنترل اجتماعی درونی در او تضعیف می‌شود. عدم کنترل درونی که خود دلالت بر عدم جامعه‌پذیری عمیق می‌کند، در کنار احساس محرومیت خاستگاه و سرآغاز شروع گرایش به سمت انواع راه‌های غیر مشروع و ناهنجار برای رفع خلأهای هویتی در رابطه با مکان و همچنین اجتماعی و اقتصادی است. این راه‌های نامشروع در ظهور و بروز اجتماعی همان کج‌روی و آسیب‌های اجتماعی هستند. از همین روی آسیب‌هایی چون اعتیاد و فساد اخلاقی بروز می‌نماید که خود می‌تواند به بحران‌های خانوادگی همچون طلاق و خشونت منتهی شود. آسیب دیدن کیان خانواده از این بستر خود در یک رابطه دبالکتیکی به تشدید آسیب‌های اجتماعی و بحرانی شدن اوضاع منجر می‌گردد.

با توجه به مقدماتی که از نسبت توسعه و زیست مدرن با گسترش شهرنشینی و تلازم میان حاشیه‌نشینی با شهرنشینی و نسبت این دو با مباحث بنیادین ناظر به فضا گفته شد در کنار توسعه کمی زندگی شهری و رشد روزافزون حاشیه‌نشینی گریزی نیست از این‌که خاستگاه آسیب‌های اجتماعی انسان ایرانی را در مؤلفه‌های زیست مدرن و در یک نسبت منطقی محصول سبک زندگی شهری بدانیم.

1. Martin Heidegger.

## فضا و حکمت متعالیه

در بخش اول تحلیلی از آسیب‌های اجتماعی دارای اولویت در نسبت با مفهوم بنیادین فضا و تعیین اجتماعی آن یعنی شهرنشینی و یکی از لوازم تأثیرگذار آن در این حوزه یعنی حاشیه‌نشینی، ارائه کردیم، اما در بخش دوم امکان‌های حکمت متعالیه را برای بازخوانی این وضعیت موردتوجه قرار می‌دهیم، اما منظور از حکمت متعالیه چیست و چرا در مطالعات بنیادین جایگاه ویژه‌ای دارد؟ واژه حکمت متعالیه پیش‌ازاین در آثار حکمای بزرگی چون بوعلی، خواجه نصیر و قیصری نیز به‌کاررفته است، اما امروزه این اصطلاح برای معرفی دستگاه فلسفی غنی و منسجم با ویژگی‌های منحصربه‌فردی است که صدرالم‌تألهین بنا نموده و خود این فلسفه را حکمت متعالیه حقیقی نامیده است.

بر اساس خط سیر تکوین فلسفه اسلامی، حکمت متعالیه و کوشش‌های عقلانی ملاصدرای شیرازی را باید نقطه اوج تکامل تراث حکمی و فلسفی اندیشه اسلامی بدانیم. از منظر صدرای غایت فلسفه در معنای عام و خصوصاً حکمت متعالیه، استکمال نفس انسان است. از آن جهت که انسان دارای دو بعد مادی و مجرد است و بعد مادی به‌تنهایی موضوعیتی ندارد. پس مسئله استکمال نفس بعد مجرد انسانی است. جنبه مجرد حقیقت انسانی نیز خود به دو لحاظ منظور می‌گردد و هر لحاظی نیز حکمت خاصی را با خود به همراه دارد. یکی جهت تجردی محض که حکمت نظری را به ارمغان می‌آورد و دیگری جهت تجردی از حیث ارتباط با ماده که حکمت عملی را به‌دنبال دارد که بر این اساس، موضوع حکمت نظری امری است که تحقق و موجودیت آن‌ها وابسته به اراده انسانی نیست و موضوع حکمت نظری موجوداتی است که در تحقق وابسته و تابع اراده انسانی می‌باشند. این دستگاه فلسفی با جمع منطقی‌ای که میان قرآن، برهان و عرفان برقرار کرده است، ظرفیت‌های تحلیلی عمیق و عظیمی را در اختیار دغدغه‌مندان علوم اجتماعی اسلامی قرار می‌دهد.

برای تبیین نسبت فضا و انسان و چپستی فضای مصنوع از منظر حکمت متعالیه مقدماتی را باید ترتیب داد که همه بر قوانین اساسی چون «جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء»، «اتحاد علم و عالم و معلوم»، «النفس فی وحدتها کل القوی» تکیه دارند. برای طرح منطقی بحث ابتدا مقدمات بیان می‌شود و سپس استنتاج صورت می‌گیرد.

مقدمه اول؛ از منظر صدرای غایت فلسفه در معنای عام و خصوصاً حکمت متعالیه، استکمال نفس انسان است. وجود انسانی نیز به دلیل جسمانیت الحدوث بودن آن، واجد حرکت جوهری است. انسان از نازل‌ترین مرتبه خود، که مرتبه جسم است، شروع می‌شود و تا به فعلیت رساندن تمامی قوا به‌صورت «لبس بعد لبس» ادامه دارد (جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۴۲۴). در نتیجه، صورت‌های وجودی، یکی پس از دیگری به‌گونه‌ای دریافت می‌نماید. بر این اساس، با رفتن صورت نباتی، صورت حیوانی افزوده و با رفتن صورت حیوانی، صورت انسانی افزوده می‌شود.

در لبس بعد لبس، صورت بعدی به‌صورت طولی بر روی صورت قبلی افزوده خواهد شد؛ یعنی صورت حیوانی

بر صورت نباتی؛ و صورت انسانی بر صورت حیوانی، با حفظ صور قبلی افاضه می‌گردد؛ بنابراین، تمامی قوای صورت نوعیه قبلی در تسخیر صورت نوعیه بعدی و بالفعل قرار می‌گیرد؛ لذا شخصی که واجد صورت انسانی است، قوای حیوانی و نباتی او در تسخیر صورت انسانی قرار می‌گیرد. تسخیر در اصطلاح به معنای آن است که فعل با طبع فاعل سازگار باشد. به تعبیری دیگر فاعل برای انجام آن کار خلق شده است و عامل محیطی و بیرونی آنچه را که مقتضای طبیعت اوست به صورت خردمندانه از او طلب می‌کند. (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۱۶۶)

مقدمه دوم؛ پدیده‌های اجتماعی محصول کنش معنادار اجتماعی انسان است. مقوم یک کنش اجتماعی، معنایی است که در پس ذهن کنشگر حضور دارد. بر اساس نظریه «اتحاد علم و عالم و معلوم» انسان از طریق اتحاد به معنا دست می‌یابد؛ بنابراین، کنش معنادار اجتماعی در پی اتحاد کنشگران در یک معنا محقق می‌شود (پارسانیا، ۱۳۹۸، ص ۱۱۸). در نتیجه، شهر نیز به‌عنوان یک پدیده اجتماعی واجد معنایی است که انسان شهری به سمت پیوند به آن، حرکت کرده است.

مقدمه سوم؛ به دلیل همین جسمانیة الحدوث، کنش انسانی و از جمله کنش اجتماعی در فضا و زمان رخ می‌دهد. لذا علم اجتماعی برآمده از دستگاه مفهومی حکمت متعالیه نیز نمی‌تواند غیر تاریخی و غیر فضایی باشد، بلکه بر اساس مبانی حکمت متعالیه و مرتبه نازله بودن جسم برای نفس؛ (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۱۷۳ و ۱۹۹-۱۹۵) ادعا می‌کند که وجود شیء مادی برای آلات حسی و جسمانی بعینه وجودش برای نفس است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۱۶۵)؛ به بیان دیگر، به واسطه التفات و اتصال نفس با موجودات محیطی و فضا به واسطه بدن، نفس علم حضوری با محیط پیدا می‌کند و به نوعی توسعه پیدا می‌کند. در نتیجه بدن در نسبت با فضا بعد از التفات و اتصال به متحد می‌شوند و فضای بیرونی مانند بدن می‌شود. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۱۴۸)

با توجه به مقدمات پیش گفته؛ می‌توان نتیجه گرفت که شهر به‌عنوان یک پدیده اجتماعی محصول کنش انسانی است. این کنش مانند هر کنش دیگری متقوم به معنایی است که به آن نسبت داده می‌شود. در واقع می‌توان شهر را به‌مثابه یک پدیده اجتماعی چیزی جز محصول تصرف انسان در طبیعت ندانست. ماهیت این تصرف یک کنش است که معنایی از حیث کنش بودن در آن اشراب شده است. این کنش به لحاظ متعلق و غایت خود، ناظر به طبیعت و نسبتی که انسان با طبیعت برای خود تعریف کرده است.

مبنتی بر نظام فلسفی حکمت متعالیه این فرآیند به واسطه جسمانیة الحدوث بودن در بستر طبیعت رخ می‌دهد و انسان وقتی با فضای طبیعی از طریق کنشی معنادار ارتباط می‌گیرد؛ به دلیل این‌که در این التفات طبیعت نیز به منزله جسم او می‌شود در واقع جسم خود و حوزه نفس خود را بسط می‌دهد. پس از منظر حکمت متعالیه، فضا بر دو گونه خواهد بود یکی فضای طبیعی و دیگر فضای مصنوع که انسان آن را به واسطه کنشی معنادار نسبت به فضای طبیعی؛ بارور از معنا کرده است؛ به بیانی دیگر، فضای مصنوع چیزی جز محصول گسترش و عمق نفوذ نفس و اراده انسانی

نیست و از همین روی شهر را نیز که تعیین فضای مصنوع است از منظر حکمت متعالیه باید گسترش اراده نفوذ نوع خاصی از انسان دانست. تا این موضع از مباحث، اختلافی بین مبانی شهر مدرن با دستگاه حکمت صدرایی نیست، بلکه مبتنی بر مقدمات و توضیحات گفته شده، علم اجتماعی صدرایی به شدت فضایی خواهد بود.

اختلاف نظر از آنجا آغاز می‌شود که انسان از منظر حکمت متعالیه فاعل سلطه‌گر نیست، بلکه تسخیرگر است. در فاعل تسخیرگر جهان ذرات اتم به هم پیوسته نیستند که صرفاً رابطه‌ای مکانیکی داشته باشند، بلکه جهان طبیعت دارای غایت است. از این منظر فاعل بالتسخیر حق هرگونه تصرفی در فضای طبیعی را ندارد، بلکه تنها فاعلیت و کنشگری مجاز است که متناسب با غایت کلی خلقت و جهان طبیعت باشد و به تعبیری شهر می‌تواند، بسط اراده نوع خاصی از انسان باشد که توجهی به ساحات ملکوتی و غایت خلقت ندارد که از این منظر، تنها امیال و اراده این ذنپایی انسان مهم خواهد بود و نظم و هارمونی این خواست با غایت بقیه موجودات و حتی انسان‌های دیگر در اقلیم‌ها دیگر و یا حتی انسان‌های آینده چندان اهمیتی پیدا نمی‌کند.

توجه به خواست‌ها و اراده‌های این انسان، منطق سود و منفعت را نسبت به منابع طبیعی و امکان‌هایی که برای تصرف آن‌ها وجود دارد را شکل می‌دهد و این مطابق آنچه وبر در مورد نظام معنایی و ارزشی پیروتن‌ها گفته به تسلط نظام سرمایه‌داری منجر خواهد شد، اما در سنت اسلامی و مبتنی حکمت متعالیه، شهر به مثابه مدینه فاضله شکل خواهد گرفت. در این فرض انسان مجاز به هرگونه تصرف در فضای طبیعی نیست و به‌عنوان موجودی مختار باید نسبت کنش خود را با مفهوم کلیدی سعادت و غایت خلقت موردسنجش قرار دهد؛ بنابراین، شهر، ساختارهای اجتماعی و فرهنگی حاکم بر آن و صورت فیزیکی‌اش همه متمایز با شهر انسان عصر روشنگری خواهد بود. مواردی مثل حریم خصوصی و عمومی، خانه، پارک، نسبت انسان‌ها با یکدیگر و کیفیت و کمیت بهره‌مندی از مواهب مادی؛ همه در مدینه فاضله حکمت متعالیه منقلب خواهند شد.

این انقلاب به دو صورت تفصیلی و اجمالی قابل‌تصور است. وجه تفصیلی آن بعد از همراهی حوزه عمل با این مباحث نظری و تحقق‌گونه دیگری از زیست در فضا خود را نمایان می‌کند و در حال حاضر نمی‌تواند از آن صحبت کرد، اما وجه اجمالی آن در بعد نظری قابل‌تصور است و می‌توان امکان آن و برخی از مؤلفه‌های قوام‌بخش به آن را تصویر نمود تا از بستر این وضعیت ذهنی و اجمالی به تحقق خارجی و تفصیلی نائل شویم. توضیح این‌که شهر بر بنیان حکمت متعالیه، قوام آن بر کنش‌های فضایی مطابق با منطق بازار نیست. در منطق حکمت متعالیه هرچند بازار به سبب وجه مادی و جسمانی انسان امری است که گریزناپذیر است، اما مقوم زیست شهری روابط مادی و اقتصادی انسان‌ها نیست. از همین باب است که در بافت‌های سنتی شهرهای ایران بازار یکی از قسمت‌های شهر است که در بطن آن مسجد به‌عنوان نماد و سمبل توجه به سطوح غیرمادی زیست انسان؛ حضور دارد.

محصول این تفاوت این است که در بافتار شهری تمایز جنوب و شمال شهر به‌عنوان استعاره‌ای از دو گروه که فاصله طبقاتی زیادی دارند معنا نخواهد داشت. هم‌چنین حاشیه‌نشینی شکل نخواهد گرفت زیرا الگوی توسعه شهر

مبتنی بر توسعه نظام سرمایه‌داری نیست و الگوی بومی پیشرفت برای هر منطقه و شهر ترسیم خواهد شد. در این الگو، امکانات متناسب با محیط و اقلیم‌های گوناگون صورت و کمیت ویژه‌ای دارد و هر انسانی متناسب با فضای طبیعی‌ای که در آن زیست می‌کند برای استفاده بهتر از فضای طبیعی به‌منظور رسیدن به سعادت در طبیعت دخل و تصرف انجام می‌دهد؛ لذا هر شهری به اتوبان و فرودگاه و کارخانه الزاماً نیاز ندارد و همه منابع نیز مبتنی بر لوازم نظام سرمایه‌داری در مرکز جمع نمی‌گردد، بلکه الگوی توسعه کاملاً فضایی و متناسب با طبیعت مصنوع و نوع شهری که توسط انسان‌ها در اقلیم‌های گوناگون تعیین یافته؛ اختصاص می‌یابد.

## نتیجه‌گیری

این مقاله با این اصل موضوعه که مسئله اصلی در حوزه آسیب‌های اجتماعی ایران امروز، نه شمارش و تهیه فهرستی از آسیب‌های اجتماعی و تعیین میزان گسترش آن‌ها بلکه صورت‌بندی منظمی از نحوه تأثیر، تأثر و تقدم تأخر آن‌هاست. از همین منظر بعد از شناخت آسیب‌های اجتماعی دارای اولویت بر اساس گزارش‌های سازمان‌های رسمی، ضرورت دارد به‌منظور مهندسی و ارائه الگویی نسبت به کنترل و رفع آن‌ها، صورت‌بندی منطقی‌ای از نسبت این آسیب‌ها به دست داده شود تا امکان برنامه‌ریزی با بهره‌وری بالا فراهم شود. برای این هدف نیازمند پرسش از ماهیت آسیب‌های اجتماعی به‌مثابه امر اجتماعی است. با توجه به این‌که امر اجتماعی غیر زمانی - تاریخی و غیر فضایی نیست. به‌ناچار برای تعیین حدود آسیب‌های اجتماعی و استنباط صورت ترتیب تقدم و تأخر آن‌ها باید مطالعه‌ای تاریخی - فضایی داشت. وجه تاریخی مسئله به تکوین آسیب‌های اجتماعی در بستر زمان نظر دارد، اما وجه فضایی به ماهیت درونی خود آسیب‌ها در نسبت با ظرف مکان توجه می‌کند. در این مقاله تمرکز را بر ماهیت درونی خود آسیب‌های اجتماعی گذاشتیم؛ بنابراین، با محوریت مفهوم مکان به بازخوانی ماهیت آسیب‌های اجتماعی دارای اولویت پرداختیم. در این میان حاشیه‌نشینی به‌عنوان صورتی از شهرنشینی با مفهوم شهر و مفهوم شهر نیز در بنیان خود با مفهوم فضا تناسب دارد. مبتنی بر ماهیت فضا به پرسش از امکان و چگونگی زندگی شهری در جهان مدرن پرداختیم؛ بنابراین با توجه به این‌که تمام تجربه‌های اجتماعی از طریق فضا و همچنین در فضا رقم می‌خورد، می‌توان مدعی شد زیست اجتماعی انسان نیز به اشکال مختلفی تعیین می‌یابد. هرکدام از انحاء این تعیین‌ها، بودگی و محدودیت‌ها را برای انسان به ارمغان می‌آورد. با توجه به این‌که برای انسان ایرانی بر اساس آمار، تعیین فضا در شهر رخ داده؛ می‌توان مدعی شد که آسیب‌های اجتماعی و الگوی نسبت آن‌ها با یکدیگر را نیز در نسبت با شهر باید توضیح داد. توضیح این‌که وضعیت شهرهای ایران محصول توسعه برون‌زا و ناموزون عرصه‌های شهری در ایران و ورود عناصری از مدرنیته در فضای انسان ایرانی است که با ویژگی‌های خلقی و فرهنگی ایرانیان و سبک زندگی و تفکر تاریخی آن‌ها ناسازگار است و از همین روی شاهد رابطه تقابلی فراگردهای اجتماعی همچون مسئله هویت، نگرش‌های فرهنگی، سبک زندگی با مسئله انسجام‌یافتگی فضا و در نتیجه بروز مسائلی مانند فضا و تجربه خشونت، فضا و جنسیت، تجربه و اوقات فراغت در فضای شهری، فضا و مسئله هویت و فضای شهری

استرس‌زا هستیم. سپس بر اساس توضیحی از شهر مدرن ارائه شد؛ دیگر آسیب‌های اجتماعی را به‌صورت مستقیم و یا غیرمستقیم محصول سبک زندگی در شهر مدرن تبیین نمودیم. در مرحله بعدی با رویکرد انتقادی که اتخاذ نمودیم و بر اساس ظرفیت‌های حکمت متعالیه، آن‌گونه که در ادبیات رشته‌های فنی - مهندسی مرسوم است، مسئله را مهندسی معکوس کردیم و با بازخوانی انتقادی مفهوم فضا در منظومه حکمت متعالیه، ایده دیگری از زیست شهری را بر این بنیان تعریف نمودیم. با این تعریف جدید نشان داده شد که راه‌حل اساسی که آسیب‌های اجتماعی را حل و فصل می‌کند و بلکه منحل می‌نماید تغییر در ایده شهر است که نتیجه آن باید در برنامه‌ریزی‌های شهری و سیاست‌گذاری‌های مربوط به توسعه ملحوظ گردد. این طرح به‌حسب مباحث نظری بیانی مندمج و اجمالی از حقیقتی است که باید در جهان اجتماعی رقم بخورد تا نتیجه نهایی به دست آید. قدم اول نیز در این مسئله تعیین سیاست‌های کلان و راهبردها مبتنی بر این ایده و عملیاتی کردن آن به‌صورت تدریجی است.

## منابع

- باوی، جواد، (۱۳۸۴)، *ساماندهی مناطق حاشیه‌نشین شهر اهواز با تأکید بر منطقه ملاشیه*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، واحد نجف‌آباد، ص ۲۰-۲۰.
- پارسانیا، حمید، (۱۳۹۲)، «*نظریه و فرهنگ؛ روش‌شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی*»، راهبرد فرهنگ، دوره ۶، ص ۱۱-۱۰.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۹۸)، *جهان‌های اجتماعی*، قم: کتاب فردا.
- جمشیدی‌ها، غلامرضا و موسی عنبری، (۱۳۸۳)، «*تعلقات اجتماعی و اثرات آن بر بازگشت مهاجران افغانی*»، نامه علوم، اجتماعی، شماره ۲۳، ص ۵۵.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۰)، *اسلام و محیط‌زیست*، تحقیق و تنظیم عباس رحیمیان محقق، قم: اسراء.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۹۸)، *عین نضاح*، ج ۲، تحقیق و تنظیم حمید پارسانیا، قم: اسراء.
- حبیبی، داود و دیگران، (۱۳۹۷)، «*کنکاشی پیرامون مؤلفه‌های اثرگذار در ایجاد حس تعلق به مکان در فضاهای شهری (با تأکید بر مؤلفه‌های کالبدی و محیطی)*»، پژوهش‌های مکانی - فضایی، شماره هفتم، ص ۶۹-۷۱.
- ریاضی، سید ابوالحسن، (۱۳۷۶)، «*بازتاب‌های فضایی در اندیشه شهر مدرن*»، سوره اندیشه، دوره اول، ص ۱۵۸.
- شارع پور، محمود، (۱۳۹۱)، *جامعه‌شناسی شهری*، تهران: انتشارات سمت.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۹۳)، *شهر، فضا و زندگی روزمره*، تهران: نشر تیسرا.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۳)، *شرح اصول الکافی*، ج ۳، تصحیح محمد خواجوی، چاپ اول، تهران: مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_، (۱۹۸۱)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۸، بیروت: دارالاحیاء التراث.

- فیالکوف، یانکل، (۱۳۸۸)، *جامعه‌شناسی شهر*، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: نشر آگه.
- قادری، رضا و دیگران، (۱۳۹۷)، «*تحلیل تأثیر عوامل اقتصادی و اجتماعی در فرایند شکل‌گیری مناطق حاشیه‌نشین و راهکارهای رویارویی با این پدیده با تأکید بر توانمندسازی*»، دوماهنامه پژوهش در هنر و علوم انسانی، سال سوم، ص ۲۰.
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۵)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، ویراست چهارم، تهران: نشر نی.
- لالمان، میشل، (۱۳۹۹)، *تاریخ اندیشه‌های جامعه‌شناسی*، ج ۲، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: نشر هرمس.
- ممتاز، فریده، (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی شهر*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- میری آشتیانی، الهام، (۱۳۸۲)، *مقدمه‌ای بر آسیب‌شناسی مسائل اجتماعی در ایران*، تهران: مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.
- نجات غلامی، علی، (۱۳۹۳)، *فلسفه، شهر و زندگی روزمره*، گردآورنده و تدوین علی نجات غلامی، تهران: انتشارات تیسرا.
- نظریان، اصغر، (۱۳۸۴)، «*نقطه کلان‌شهری و بازتاب فضایی آن (مورد تهران)*»، فصلنامه جغرافیایی سرزمین، سال دوم، شماره ۷، ص ۳۷.
- Castells, Manuel. The City and the Grossroots. London: Edward Arnold. P 235-257.
- Lefebver, Henry.(1977), Reflections on the politics of space. Radical Geography. Chicago: Maaroufa press. P81.